



From Persian “Estareh” to the Arabic “Ostura”: A Review of the Origin and Etymology of “Ostura”



Doi:10.22067/jallv13.i2.2103-1033

Bahar Seddighi¹Assistant Professor in Arabic Language and Literature, Ferdowsi University of Mashhad,
Mashhad, Iran

Received: 29 March 2021

Accepted: 11 August 2021

Abstract

The aim of this study was to illustrate a historical and revolutionary linguistic etymology of “Ostura” regarding the same other words as Persian “Estareh”, Hebrew “Estar” and Sami Aramic “Estar”, “Eshtar”, “Athtar”. There are various theories about myth and its function in the literature of nations and its influence in disciplines such as psychology, literature, criticism, religions and history. The study also depicts the connection between myth and Greek mythology and words such as story or history. The present research is different from other researches in terms of the recognition of the beliefs of western scientists about Ostura from a positivism evolutionary historical point of view and Darwinism historical process. In no other researches there is a clear and decisive view on the etymology of the myth, its signification, its true meaning at the beginning, and its place in ancient Iran and especially its connection with similar words. The results of the study show that since history has a close relationship with star and astronomy, Osturas are as well star mappings that represent the existence of resting stars in the very beginning of the history and also a recorder of the appearance of moving stars according to traditional human being. Therefore Ostura is found in a lot of star samples which are sun-born, moon-born or star-born. Moreover, it represents heavenly house of the gods and Ziggurats which are the eternal house of the immortal gods. This indicator is clearly seen in the name of the city which was built by Keyumars, that is, Babel (Bab+el/eel), which means Gates of the gods.

Keywords: Etymology, Ostura, Estareh, Oshter, Stars Timelines.

¹. Corresponding author. Email: Seddighi@um.ac.ir

زبان و ادبیات عربی، دوره سیزدهم، شماره ۲ (پیاپی ۲۵)، تابستان ۱۴۰۰، صص: ۶۳-۷۷

از «استاره»ی فارسی تا «اسطوره»ی عربی؛ واکاوی ریشه‌شناسی و نشانگری «اسطوره»



(پژوهشی)



بهارصدیقی (استادیارگروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد، ایران، نویسنده مسئول)^۱

Doi:10.22067/jallv13.i2.2103-1033

چکیده

هدف نگارنده از نگارش جستار پیش رو، به دست دادن انگاره‌ای تازه است پیرامون ریشه‌شناسی واژه‌ی «اسطوره» و در پیوند با «استاره»ی فارسی، «استر» عبری و «عستر»/ «عشتر» / «عثر» سامی-آرامی و با کاربرد روش ریشه‌شناسی تاریخی-تکاملی زبان. درباره‌ی اسطوره، گونه‌های آن در ادبیات ملل و کنشگری آن در رشته‌هایی مانند روانشناسی، ادبیات، نقد، ادیان و تاریخ و نیز درباره‌ی پیوند اسطوره با میثولوژی یونانی و واژگانی مانند story یا history. انگاره‌های گوناگونی پیشنهاد شده است ولی انجام پژوهشی از این دست از آن رو گریزناپذیر می‌نماید که در هیچ‌یک از پژوهش‌های انجام شده، دیدگاهی مشخص و قاطع پیرامون ریشه‌شناسی اسطوره، نشانگری و دلالت راستین آن در آغاز و جایگاهش در ایران باستان و به‌ویژه پیوندش با واژگان فارسی‌تبار همسان دیده نمی‌شود. طرح این مسأله هم‌گام با بازشناسی بینش اندیشگانی غرب به «اسطوره» در یک رویکرد تاریخی-تکاملی پوزیتیویستی و در سیر تاریخ گرایانه‌ی داروینیستی خواهد بود. دستاوردهای این پژوهش نشان می‌دهد بدانسان که تاریخ با ستاره و ستاره‌شناسی پیوندی ناگسستنی دارد «اسطوره‌ها» نیز ستاره‌نگاشته‌هایی هستند بازگوکننده‌ی بودگی ستارگان و اختران ایستا در پگاه تاریخ و ثبت‌کننده‌ی پیدایش اختران و ستارگان در گردش از زبان انسان سنتی و هم‌اکنون روست که اسطوره‌ها در نمونه‌های بسیاری از ستارگان و آفریده‌های آسمانی خورشیدزاد، ماه‌زاد یا ستاره‌زاد سخن می‌گویند و از خانه‌ی آسمانی خدایان و زیگورات‌هایی که سرای همیشگی خدایان نامیرای جاویدان است. این نشانگری به‌روشنی در نام‌گذاری شهر ساخته‌ی کیومرث یعنی «بابل: باب+ا/ ایل» به معنای دروازه‌ی خداوند دیده می‌شود.

کلیدواژه‌ها: ریشه‌شناسی، اسطوره، استاره، عثر، گاه‌شماری ستارگان.

۱. مقدمه

شکوه و عظمت اسطوره در جایگاه یک‌گونه هنری زیرمجموعه‌ی ادبیات فولکلور و مردمی در جنبش هنری و زیبایی‌شناختی سده‌ی نوزدهم اروپا رخ می‌نماید و بی‌پندارگستی، این رمانتیست‌ها بودند که اسطوره را بنیاد هنر، دین و تاریخ به شمار آوردند و این‌چنین اسطوره، مایه‌ی ارزشمندی را برای رشته‌هایی مانند جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، مردم‌شناسی، انسان‌شناسی یا تاریخ طبیعی پیش رو نهاد و از اندیشه‌ی مندان برجسته‌ای مانند جیمز فریزر، مردم‌شناس نامدار پدیدآور شاخسار زرین تا روانشناسانی مانند زیگموند فروید و شاگردش، کارل گوستاو یونگ، اریک فروم، میرچا الیاده، کارل یاسپرس و... پیرامون نشانگری و دلالت اسطوره، مفهوم آن و گونه‌هایش، انگاره‌ها و نظریات گوناگون و متفاوتی را پیش رو نهادند.

۱.۱. پیشینه پژوهش

پیرامون ریشه‌شناسی اسطوره جز تعاریفی کوتاه، کلی و عام که در دانشنامه‌ها، واژه‌نامه‌ها و کتب لغت دیده می‌شود کمتر به این زاویه‌ی بسیار ارجمند پرداخته شده است و در ادبیات فارسی نیز صرفاً نزد افرادی مانند مهرداد بهار، -پژوهش‌هایی پیرامون مفهوم، نشانگری، دامنه، ویژگی‌ها و گونه‌های اسطوره دیده می‌شود ولی به شکل روشن و مستقیم تنها مقاله‌ای که به بررسی این مهم پرداخته است مقاله‌ی «ریشه‌شناسی اسطوره و گونه‌های آن در باورهای ایرانی باستان» نوشته‌ی ابراهیم واشقانی فراهانی در مجله‌ی مطالعات ایرانی است که این جستار نیز صرفاً به گردآوری و بازگویی همان تعاریف کلاسیک و دیدگاه‌های شناخته‌شده در این زمینه پرداخته است. در ادبیات عربی نیز باوجود نگاه‌های گونه‌گون درباره‌ی اسطوره، پیرامون ریشه‌شناسی واژه و تبیین مفهوم اسطوره، رویکرد تازه‌ای دیده نمی‌شود؛ این اندازه از کرانمندی پژوهش‌ها پیرامون ریشه‌شناسی و نشانگری اسطوره، بزرگ‌ترین ضرورتی بوده است که نگارنده را به آغاز و انجام پژوهش پیش رو فراخوانده است.

۲.۱. پرسش بنیادین

پرسش بنیادینی که پدیدآور در این پژوهش در پی پاسخگویی بدان بوده است عبارت است از این‌که: بر بنیاد چه اسباب و عواملی می‌توان واژه‌ی «اسطوره» را از سویه‌ی واژگانی، کنش‌پذیر از پیوندهای زبانی سرزمین‌های خاورمیانه و خاور نزدیک یعنی واژگان «استاره»ی فارسی، «استر» عبری و «عستر»/ «عشتر» / «عشتر» سامی-آرامی دانست؟ سویه‌ی دیگر مساله پژوهش بر این بنیاد استوار است که چگونه می‌توان از زاویه‌ی تفسیر اندیشگانی غرب، مفهوم اسطوره را در چارچوب رویکرد تاریخی-تکاملی پوزیتیویستی مرتبط با تاریخی‌گری داروینیستی تبیین نمود؟

۲. خوانش ریشه‌شناسی واژگانی مفهوم اسطوره بر بنیاد ریشه‌شناسی کلاسیک عربی

برخی اسطوره، اسطیر و اسطیره را مفرد اساطیر دانسته‌اند و از ریشه‌ی (س ط ر) مانند: سَطْر عَلینا یعنی برایمان اساطیری آورد؛ برخی نیز اساطیر را به معنای اباطیل و جمع اُسطار دانسته‌اند که خود، جمع سطر می‌باشد. ولی برخی بر این باورند که اساطیر، مفرد ندارد (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج. ۴: ۳۶۳). هم‌چنین هنگامی که کسی زبان‌بازی و تملق کند، گفته می‌شود: سَطْر فلان علی فلان و به کتاب و نوشته گفته می‌شود: مُسَطَّر و به نگارنده: مُسَطَّر و مُسَيَّر می‌گویند. برخی نیز «مسطورا» را در آیه‌ی شریفه «فی الکتاب مسطورا» (قرآن کریم، اسراء: ۵۸) از ریشه‌ی سطر به معنای نگاهشته شده، سرگذشت‌نوشت یا همان سرنوشت معادل نگاشتن اجل و زمان مرگ و... دانسته‌اند؛ به باور این گروه، واژه‌ی «اساطیر» در سازه قرآنی «اساطیر الأولین» جمع اسطوره بوده و دلالت بر اباطیل و نوشتارهایی دارد که از نگاهشته‌های پیشینیان برگرفته و به هم بافته شده است زیرا سطر یعنی نگاشتن و مخطوط ساختن و السطر یعنی ردیف و رج یک چیز (طریحی، ۱۳۸۷، ج ۳: ۳۳۱) به ویژه که در التهذیب نیز آمده است: اسطوره، اسطاره، اسطیر و تسطیر، مزید بوده و نشانگر افزایش و فزون‌ساخت اصل نوشتار و سطر اصلی هستند و درحقیقت بر گونه‌ای نگارش و سطر ساختن مجعول دلالت دارند و در آیات شریفه‌ی قرآن کریم نیز برابر با نوشته‌هایی ساختگی توسط گذشتگان و پیشینیان است و نمی‌تواند به خدا یا وحی یا قلم نسبت داده شود (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۵: ۱۲۵).

در این سوگیری، اسطوره از ریشه‌ی سطر و جمع آن: اُسطر، اُسطار و سطور است. با استناد به آیات شریفه‌ی قرآن کریم مانند «ن والقلم وما یسطرون» (قلم: ۱) «والطُّور و کتاب مسطور» (طور: ۲) «کان ذلک فی الکتاب مسطورا» (اسراء: ۵۸) این ریشه به معنای آوردن حروف، واژگان و عبارات در قالب نگاهشته بر اوراق و الواح به عنوان برابرنهادی نوشتن در قالب سطور و خطوط و نگاشتن به کار رفته است؛ هم‌چنین در واژه‌نامه‌های عربی، از ریشه‌ی «سطر» طیف واژگانی «سُطْرَة» به معنای آرزو، «سَطْر» به معنای یک رشته یا خط، «اساطیر» به معنای افسانه‌ها و سخنان پریشان، «مُسطار» و «مِسطار» به معنای شرابِ مردافکنِ نوساخته، «مُسیطر» به معنای حافظ و نگهبان نیز نگاهشته شده است. چنان که از منظر اشتقاق کبیر از همین ریشه‌ی سه‌گانه (س، ط، ر) با ساخت «سرت» واژگان «سراط» و «سراطی» معادل شمشیر بران و افعال «سرت»، «انسرت» و «استرت» همگی به معنای خوردن و فرو بردن کاربرد دارد؛ و باز از همین ریشه‌ی سه‌گانه با ساخت «رطس» افعال «رطس» به معنای با کف دست زدن و «أرطس» معادل نشستن گرد و غبار و مانند آن بر چیزی و با ساخت «طرس» افعال «طرَسَ الکتاب» و «طرَسَ الکتاب» معادل نگاشتن دوباره‌ی یک نوشته و متن محو شده و از میان رفته در ساختار و قالبی زیبا و «طرَس» به معنای نامه، کاغذ یا صحیفه‌ای که محو گشته و دوباره بر آن نگاهشته شود یا بازنویسی شود، کاربرد دارد.

افزون بر این به باور نگارنده، وجود سازه‌های مختلف واژگانی از ریشه‌ی اصلی در کنار نشانگری‌های معنایی همسان و نزدیک به یکدیگر می‌تواند نشان عربی و غیر یونانی بودن ساخت «اسطوره» و «اساطیر» نیز باشد چنان‌که زبان‌شناس برجسته عرب، ابن جنی نیز در باب اشتقاق کبیر/ تقلیبی آورده است که این‌گونه از اشتقاق به معنای گرفتن یک ریشه سه‌گانه/ ثلاثی و مترتب ساختن یک نشانگری بر آن و بر همه بر ساخته‌های شش‌گانه‌ی آن است (صدیقی، ۱۳۹۵: ۱۵۰).

به‌ویژه که از ریشه‌ی سه‌گانه، افعال گونه‌گونی نیز در زبان عربی کاربرد کهن دارد که با گذاری منطقی بر سیر تاریخی و بستر زمانی واژگان اسطوره و اساطیر و عساروت در زبان‌های سامی و آرامی منطقه هلال خصیب به‌عنوان خاستگاه اصلی چهار تمدن سومری، بابلی، آشوری و فینیقی (العلبکی، ۱۹۸۰، ج: ۴، ۱۱۷) چنین به نظر می‌رسد نه‌تنها اسطوره و اساطیر از **history** یا **story** گرفته نشده‌اند بلکه برعکس این واژگان سامی، خاستگاه آشنایی فرهنگ غرب، به پیشگامی یونان باستان با گونه دیرین ادب اساطیر از طریق پردازش آرمانی و همراه با تخیل و خیال‌پردازی سرگذشت‌های پیشینیان خویش به شمار می‌روند.

در پیوند با این واژه ابوالعباس مبرد بر این باور است که اساطیر، جمع اسطوره است مانند ارجوحه و أراجیح: تاب بازی کودکان، أنفیه و أثافی: سه پایه سنگی زیر دیگ و أحداثه و أحداثیث: سخن نو و أكذوبه و أكاذیب به معنای سخن دروغ؛ چنان که زجاج، نیز اساطیر و اسطوره را مانند احادیث و احدوته، داستان‌های سرنوشت و بافته‌های ذهن پیشینیان می‌داند (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴، ج: ۶، ۵۱۹).

گفتار این افراد در آیاتی مانند «وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمَلَّى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا» (قرآن کریم، فرقان: ۵) نشانگر نمود معنایی واژه‌ی مورد نظر، معادل نگاشته و نوشته ساختگی و فاقد مبنای واقعی (غیر مطابق با واقعیات خارجی و عینی و مبتنی بر تخیل و توهم) در یادسپار و ذهن کفار عرب بوده است که در آیه پسین، این ادعا و اتهام به‌روشنی رد شده است و این امر نشان‌دهنده آن است که از دیرگاهی پیش‌تر از ظهور اسلام، واژه‌ی اساطیر در زبان عربی به معنای افسانه و پرداخت‌های داستان‌وار خیالی ذهنی از سرگذشت‌های پیشینیان، کاربرد داشته است.

۳. ریشه‌شناسی واژه‌ی «اسطوره» بر بنیاد کنش‌پذیری از نام یهودی «استر» همسر خشایارشا:

واژه ی «اساطیر» ۹ بار در قرآن کریم با افزوده شدن به واژه‌ی «الأولین» بازگویی شده است؛ این آیات شریفه عبارت انداز:

«وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمَلَّى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا» (قرآن کریم/ الفرقان: ۵)؛

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (قرآن کریم/ الأنعام: ۲۵)؛

«وَإِذَا تَنَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (قرآن کریم/ الأنفال: ۳۱)؛

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَآذَا أَنْزَلْنَا رَبُّكُمُ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (قرآن کریم/ النحل: ۲۵)؛

«وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أَفْ لَكُمْ مَا تُعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَكْبِرَانِ اللَّهُ وَبِئْسَ لِلَّهِ خَلْقًا آمِنًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (قرآن کریم/ الأحقاف: ۱۷)؛

«إِذَا تَنَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (قرآن کریم/ القلم: ۱۵)؛

«لَقَدْ وَعَدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (قرآن کریم/ النمل: ۶۸)؛

«لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (قرآن کریم/ المؤمنون: ۸۳)؛

و: «إِذَا تَنَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (قرآن کریم/ المططفین: ۱۳)

نخستین بار اما در قرآن کریم، واژه‌ی اساطیر در آیه‌ی ۲۵ از سوره‌ی انعام آمده است که گفته می‌شود این سوره، پنجاه و پنجمین سوره‌ی مکی است و شایان درنگ است که در مکه‌ی آن زمان، شمار بسیاری یهودی، مسیحی، زرتشتی و احتمالاً مزدکی، مقیم یا مسافر بودند و اهل مکه نیز در شام و یثرب و یمن با آنان مرتبط. بر این بنیاد، عرب‌ها دست کم ۲۵۵ سال پیش از آغاز رسمی نهضت ترجمه و بنیان‌گذاری بیت الحکمه به دست مأمون عباسی در سال ۲۱۵ ه.ق در آغاز بعثت پیامبر اسلام (ص) با واژه‌ی اساطیر آشنا بوده‌اند و این انگاره قابل‌طرح و بررسی است که آن را از اهل کتاب شبه‌جزیره عربستان و شامات گرفتند نه از اروپاییان چراکه آنان از عظمت اقدام «عستر»/ استر (شهبانوی یهودی دربار خشایارشا) در کشتار ۷۰۰۰۰ نفر از نخبگان ایرانی (موسوم به واقعه‌ی «پوریم») در دولت هخامنشی شگفت زده بودند و برایشان بعید بود که یک بانو و بلکه یک زن بتواند چنین کارهایی را انجام دهد؛ در این صورت، اسطوره، برساخته شده‌ی عربی از نام عبری آن زن، «عستر»/ استر است.

هم‌چنین با توجه به سلطه‌ی رومیان بر فلسطین و اورشلیم، بی‌پندارگسستی، رومیان هم، کنش‌پذیر از یهودیان بوده و آنان را به واسطه‌ی داستان استر می‌شناختند و از اقدام همسان آن‌ها درباره‌ی روم، پرهیز می‌نمودند. زیرا سال آمدن یهودیان از بابل به ایران ۵۳۵ ق.م و سال به حکومت رسیدن خشایارشا، ۴۸۶ ق.م و سال کشته شدن او بر اساس توطئه‌ی داخلی ۴۶۵ ق.م می‌باشد؛ از سوی دیگر سقراط - به‌عنوان دیرنده‌ترین اندیشه‌مند یونانی و غربی که اسطوره را بررسی و اعلام نمود که خدایان یونان، پهلوانان باستانی بودند که در گذر روزگار، رنگ خدایی یافتند - در سال ۴۷۰ ق.م زاده شد یعنی در هنگام رخداد پوریم و به آتش کشیدن آتن یا سقراط زاده نشده بود و یا حداکثر ۵ ساله بود!

پس با رسیدن داستان فرمانروایی استر در ایران به دست تاریخ‌نگاران یونانی به غرب، چون پندار و تصور چنان نفوذ و اعمال چنین قدرتی از یک زن، ناممکن و دور از ذهن می‌نمود این نام در فرهنگ یونانی، با کمی دگرشدگی به اسطوره و اساطیر و مانند آن از واژگان یونانی تاریخ و داستان به معنای امری غیر واقعی در اذهان اروپایی نهادینه گشت و در دوره‌ی چیرگی رومیان بر اورشلیم و یهودیه، به عنوان واژه‌ای سفر کرده به عبری و سپس به زبان عربی بازگشت و تاء در عربی به طاء بدل گشت.

۴. ریشه‌شناسی «اسطوره» در رویکرد تاریخی - تکاملی پوزیتیویستی

غرب جدید طی فرایند «مدرنیته» و «سکولاریته» شکل گرفت. مدرنیته یعنی «نوسازی» و «تجدد». نوسازی، نه تنها نوسازی تأسیسات تمدنی، بلکه از نو ساختن همه‌ی نهادها و سامانه‌های اجتماعی جوامع بشری. ولی خود مدرنیته و نوسازی با فرایند سکولاریته (نامقدس‌سازی) تحقق یافت. در فرایند سکولاریته، طرز تلقی و پیوند افراد بشر نسبت به خودشان (روان‌شناختی)، هموعانشان (جامعه‌شناختی)، چرخه‌ی زندگی و زندگان (زیست‌شناختی) و جهان (هستی‌شناختی یا طبیعت‌شناختی) غیردینی و تاریخی شد.

این‌گونه، واژه‌ها در فرایند تاریخی سکولاریته و مدرنیته «نوسازی» شدند. به تعبیر دیگر، معنا و مفهوم و تعریف واژه‌ها در طی این فرایند تاریخی در طول چند سده ساخته شدند. به همین دلیل، در هر گستره‌ی اندیشگانی، نخستین درگیری ما،

جنگ تعاریف است. ما دقیقاً نمی‌توانیم بگوییم که همه‌ی واژه‌های زبان‌های بشری با تکوین تاریخی پدیدار شده‌اند. اگر چنین سخنی را بپذیریم، ناگزیریم همه‌ی آیات و احادیث مربوط به گفتگوی خدا و موجودات غیربشری و مخصوصاً نخستین افراد بشر را تأویل کنیم و این، تعالیم و حیانی را از درون در معرض فروپاشی قرار خواهد داد.

برخی از صاحب‌نظران و اسطوره‌پژوهان بر این باورند که اسطوره، وام‌واژه‌ای یونانی است برگرفته از ریشه‌ی یونانی «historia» به معنای استفسار، تحقیق، اطلاع، شرح و تاریخ و بر ساخته از دو وند: *histor* و *ia* و اسطوره‌پژوهی، نقد اساطیری، ادبیات اساطیری، اسطوره‌شناسی یا در بیان زبان عربی علم الاساطیر نیز معادل: خوانش، بررسی و نقد مجموعه‌ای درهم تنیده از اساطیر یک قوم یا اقوام مختلف؛ برابر نهاده‌ی اسطوره در زبان‌های اروپایی، «myth» در انگلیسی و فرانسه و «mythe» در آلمانی می‌باشد و دانش واژه «mythology» در هر سه زبان، برابر نهاده‌ی دانش اسطوره‌پژوهی، اسطوره‌شناسی یا نقد و ادبیات اساطیری کاربرد دارد؛ از جمله این افراد، اسطوره‌پژوه و ایرانشناس معاصر، مهرداد بهار است که در باور وی، واژه‌ی «myth» از اصل یونانی «muthos» به معنای سخن و افسانه گرفته شده است و با طیفی از واژگان کهن زبان و ادبیات لاتین مانند واژه‌ی گوتینگ «maudjan» به معنای یادآوری کردن، واژه‌ی ایرلندی «smuainim» به معنای فکر می‌کنم، واژه‌ی اسلاوی «mysli» به معنای اندیشه و واژه‌ی لیتوانیایی «mausti» معادل باشوق چیزی را آرزو کردن و نیز با دو واژه‌ی پارسی «مُست» به معنای گله و شکایت، غم و اندوه و «مویه» به معنای گریه و زاری هم‌ریشه است که در صورت اثبات درستی این انگاره و پندار، ریشه‌ی هند و اروپایی نخستین این واژه «mud» به معنای اندیشیدن است (بهار، ۱۳۷۵: ۳۴۴-۳۴۳).

در این رویکرد، واژه‌ی «اسطوره» نیز در فرهنگ سکولار غرب مدرن، «تعریف اصطلاحی» خود را در فرایندی تاریخی به دست آورد زیرا در اصطلاح اسطوره‌پژوهان کنونی دانشگاه‌های جهان کاربرد دارد. غربی‌ها هم‌چنان‌که در ذهنیت خود و جوامع بشری، در همه‌ی بخش‌ها و قلمروهای هستی (فرد، جامعه، تاریخ، موجودات زنده و جهان) فرایند تقدس‌زدایی را انجام دادند، به تدریج این تلقی در غرب، ایجاد و تبیین و تدوین شد که جوامع بشری دو گونه‌اند: منطقی (مدرن و متمدن) و پیش‌منطقی (عقب مانده، ابتدایی و نامتمدن). مراد آنان از «منطق» همان طرز فکر علمی پوزیتیویستی و تجربه‌گرایانه است. بدین معنا که هیچ چیز غیرقابل تجربه‌ی حسی، یا وجود واقعی ندارد (جز در ذهن برخی از افراد بشر)؛ و یا این‌که اگر هم (برای نمونه، خدا) وجود داشته باشد، به دلیل غیرقابل تجربه و مشاهده بودن، غیرقابل ادراک و اثبات علمی است. «عقلانیت» مدرن هم تنها بر بنیاد همین تجربه‌ی بشر و دانش‌های تجربی نوین است. این همان ذهن منطقی جدید (مدرن) است. در این ذهنیت، هر چیز غیرطبیعی (متافیزیک) اعم از وحی، خرافات، جادو و ... همگی مربوط به فرهنگ‌ها و انسان‌های دینی هستند زیرا برای باورمندان به آن‌ها، «تقدس» دارند. جوامعی که این عناصر و مفاهیم متافیزیکی و غیرقابل تجربه در تفکر، استدلال، تصمیم‌گیری و رفتارشان تأثیر و نقشی داشته باشند، «جوامع پیش منطقی» (فاقد منطق و ذهنیت مدرن و فاقد تفکر علمی) تلقی می‌شوند.

بر همین بنیاد، «اساطیر» دربرگیرنده‌ی داستان‌ها و روایاتی می‌شود که در آن‌ها، متافیزیک و عوامل غیرقابل تجربه و غیرعلمی و غیرطبیعی ایفای نقش می‌کنند. در نتیجه، «اساطیر» عموماً از ویژگی‌های فرهنگ‌های دینی و ادیان توحیدی و

غیرتوحیدی هستند. به بیان روشن‌تر، غربی‌ها قائل به یک فرایند تکامل تاریخی در جوامع بشری از مرحله‌ی «پیش منطقی» به مرحله‌ی «منطقی» (در جوامع متمدن = جوامع اروپای غربی و آمریکای شمالی!) بودند و این فرایند تکاملی را در ایده یا پارادایم «داروینیسیم» تئوریزه نمودند و درباره‌ی ادیان نیز بر این باورند که ادیان در ذهن خود افراد بشر ریشه دارند و همراه با تکامل در زندگی مادی بشر و متناسب با وضعیت مکانی-زمانی-طبقاتی (و اقتصادی-سیاسی) جوامع بشری دگرگون گشته‌اند و از مرحله‌ی خداباوری نخستین به مرحله‌ی ادیان توحیدی رسیده‌اند. در نتیجه، آن‌ها تفاوت ماهوی میان جادو، خرافات و وحی قائل نیستند. به همین دلیل، «اسطوره» با تاریخ، ریشه‌ی مفهومی مشترکی می‌یابند و به نظر آن‌ها در تمام جوامع دینی وجود دارند و شاکله بنیادین آن را همان وحی، خرافات و جادو می‌سازد یعنی اساطیر دارای بُن مایه‌های عینی تجربی هستند که با عناصر غیرطبیعی قوام یافته‌اند. به همین خاطر، آنان رویدادها، فرمانروایان و سلسله‌های تاریخی اثبات شده‌ی جوامع را، اسطوره‌ای نمی‌دانند ولی می‌گویند همین رخدادها، شخصیت‌ها و خاندان‌های حکومتی می‌توانند منشأ اسطوره‌پردازی قرار گیرند.

۵. ریشه‌شناسی «اسطوره» بر بنیاد کنش‌پذیری از نام خدایان کهن سامی-آرامی

در کنار انگاره‌های همسوی یاد شده، ما پندار دیگری را نیز در گستره‌ی اسطوره‌پژوهی نواحی هلال خصیب مطرح می‌سازیم و آن، وجود ریشه‌های کهن سامی-آرامی در اساطیر دیرین مردمان ساکن قلمرو شامات، سوریه، لبنان، فلسطین و اردن می‌باشد؛ ریشه‌های کهنی که به گواهی تاریخ در مراحل پسین و متأخر در قالب اسطوره‌ی عشتار/عستار/استار/عستاروت/عشتروت/عستارت/عشیره و... در سرزمین‌های یهودی‌نشین و نزد عرب‌های شبه جزیره و به‌ویژه عبرانی‌ها مطرح گشت؛ این انگاره زمانی تقویت می‌گردد که بدانیم در اساطیر دیرین مردمان سامی-آرامی ساکن قلمرو وادی الرافدین/دلتای میانرودان و به‌ویژه عراق کنونی، شخصیت ایزد-بانو عشتاروت/عشتروت/عشتار/ایشتر در اسطوره‌های بسیار کهن رستخیز گیاهی سومری، اکدی، بابلی و آشوری وجود داشته است و در مراحل تاریخی پسین و متأخر نیز اسطوره‌ی «عشتار»/Ishtar و آیین‌های مربوط به عشتار در جایگاه ایزد-بانوی مادر در هیأت عشتار بابلی و نیز عشتار آشوری، بازگویی شده و به‌ویژه در هنگام خرمن‌برداری و درو نزد برزیگران این منطقه، آیین‌های مربوط به عشتار با شکوه و تعصب هرچه تمام‌تر برگزار می‌شده است.

اقامت و حضور دیرین یهودیان در دوران آوارگی مشهور آنان در بابل و سپس کوچ اختیاری گروه‌هایی از آنان به فلسطین در دوران سلطه کورش کبیر بر بلادالرافدین، بی‌پندارگستی نشان‌دهنده‌ی آشنایی آنان با مادر-اسطوره‌ی جفت گیاهی و رستخیز دوباره است یعنی همان اسطوره‌ی عشتار/عشتاروت بر بنیاد ژرف‌ساخت کهن اسطوره‌ی سومری دوموزی و اینانا و سپس اسطوره‌های پسین عشتار و تموز از گذر پیوند با ساکنان و بومیان سامی این منطقه و به‌ویژه بابلیان به‌ویژه که بخت النصر (نبوکد نصر) پس از تهاجم به اورشلیم (۵۹۸ ق.م.) در (۵۳۹ ق.م) کوروش هخامنشی، بابل را تصرف نمود و یهودیان را میان مهاجرت به ایران یا بازگشت به اورشلیم مخیر ساخت. بنا به نظر اول که مشهورتر است بنی

اسرائیل دیرگاهی را (حدود ۶۰ سال) هم‌چون بردگانی آواره در میان خانوارهای بابلی زیستند و کنش‌پذیر از روایات بابلی شدند.

با این پیشینه، چنین می‌نماید که متن بنیادین اسطوره‌ی رستخیز گیاهی با برخی تغییرات متناسب با باورهای عبرانیان و یهودیان به مراسم و آیین‌های دینی و فرهنگی آنان رخنه کرده و نظر به پیوند و ارتباط پیوسته‌ی آنان با رومیان و در روزگار فرمانروایی رومیان بر سرزمین‌های عبری و یهودی‌نشین، این واژه به روم و یونان نیز سفر کرده باشد به‌ویژه که ما نیک می‌دانیم در هزاره‌ی چهارم پیش از میلاد یعنی دیرگاهی پیش‌تر از مطرح بودن اندیشه‌های اساطیری خدایان سامی نزد باخترنشینان، اسطوره‌ی عشتاروت/عستاروت با کوچ گروه‌های مختلف عرب‌های سامی از بین‌النهرین/عراق به شامات و فینیقیه و از آن‌جا توسط دریانوردان و ملاحان آرامی-کنعانی از طریق دریای مدیترانه به یونان سفر کرده است.

شایان اندیشه و درنگ آن‌جاست که بابلی‌ها در باورهای خویش، ستاره‌ی زهره را عشتار می‌نامیدند و کنعانی‌ها نام عشتارت را بر آن نهادند؛ یونانیان از آن با نام آفرودیت و رومیان با نام ونوس یاد کردند و راست این است که آفرودیت یونانی و ونوس رومی، نام‌هایی نوین است برای عشتار/عستار که همراه با کنعانیان یا همان فینیقی‌های حاکم بر مدیترانه، به قبرس رفته است و از آن‌جا نیز به یونان و روم. تاریخ این اسطوره نشان می‌دهد که زادگاه و خاستگاهش، میانرودان بوده و واپسین ایستگاهش نیز یونان و روم! و این آفرودیت نوپیدا که از دیرگاه نزد سوریان و کنعانیان، ایزد-بانوی باروری زمین و نماد همه‌ی نمودهای طبیعت و سرچشمه‌ی زایایی بود و برابرنهادی کهن سامی این واژه یعنی (ع ش ر) با نشانگری‌های فراوانی، پرباری، بارآوری، همسری، هم‌نشینی، خوشدلی، درخت و... نیز گواه این فراگیری و زاینده‌گی در میانرودان است و اساساً نام «عتر» نزد عرب‌ها برابر با ایزد-بانوی باروری و خورشید بوده است و سامی‌ها آن را با تاء تأنیث یعنی به شکل «عثرت» و سپس «عشترت» و «عشروت» نیز به کار می‌بردند و پژوهش‌ها نشان می‌دهد که این نام در متن‌های کهن معین، سبأ، بنو حزموت و قتبان آمده است و نزد سریانی‌ها به شکل «عتر» و در متن‌های آشوری، بابلی، کنعانی، عبرانی و حبشی به صورت «عشتر» و «عشتار» (کدر، ۲۰۱۳: ۱۶۳).

بدانسان که دکتر جواد علی نیز در المفصل، سازه‌ی «أمّ عثتر» و «أبم عثتر» یا «أب عثتر» به کار رفته در برخی متون کهن را به ترتیب برابر با خورشید و ماه دانسته و بیان کرده است که خدای «عثتر» رهاورد همسری این دو بوده است و هم‌چنین اشاره نموده است که نام خدا-بانو «رَبَّة العثر» و «رَبت عثر» که همان خورشید باشد در نوشته‌های کلاسیک نبطی به کار رفته است. سازه‌ی «عثتر شرقن» برابر «عثتر الشارق» نیز در متون کهن به کار رفته است که «شارق» از بت‌های روزگار پیش‌اسلامیک بوده است و خدای نگهبان پرستشگاه‌ها و گورستان‌ها که به پیشگاهش نماز می‌برده‌اند و به نام‌های دیگری نیز نام‌بردار است مانند: «عثتر یغل» یا «عثتر المنتقم»، «عثتر ذا قبضم» یا «عثتر القابض أو الجالس»، «عثتر ذ یهرق» منسوب به پرستش این خدا در شهر معینی یهرق، «عثتر غربن» یا «عثتر الغارب» که در برابر «عثتر الشارق» به معنای ستاره‌ی در حال سر زدن و ستاره‌ی رو به خاموشی و غروب، «عثتر نورو/عثتر نورن» یا همان «عثتر نور/عثتر المنیر» (علی، ۱۹۹۳، ج ۶: ۳۰۴-۲۹۱).

کنعانی‌ها نیز بر این باور بودند که عشتار، همان ستاره‌ی شبانگاهی بوده که پس از غروب خورشید در آسمان پدیدار می‌گشته است و بعدها به ستاره‌ی صبح بدل گشته است (Frazer, 1971, p. 103).

۶- ریشه‌شناسی «اسطوره» بر بنیاد کنش‌پذیری واژگان غربی از دگرگشتگی واژگان ایرانی تبار و سامی تبار

در این انگاره، ناخودآگاه، واژگان *history*, *star* و *story* را فریاد می‌آوریم که آوایشان نیز همسانی بسیاری با عثر/عشتار/عستار/استر و دیگر واژگان سامی یاد شده دارد و نیز با واژگان ایرانی تبار استاره/ستاره/آستاره/آساره و... از آن‌رو که این واژه در گویش‌های ایرانی دارای دیرینه‌ای دور است و با برساخت (ستر) در اوستایی، (سترک) در پارسی میانه، (ستاره) در پارسی دری، «استارگ/استار» در پارسیک، (استره) در کردی، (آستاره) در بلوچی، (آساره) در لری، (استره) در میمه اصفهان و نیز (ستره) در گویش خراسانی کاربرد داشته و دارد و این برساخت‌ها، رونوشت دیگر واژه در زبان‌های اروپایی را فریاد می‌آورد: (استار) در زبان انگلیسی، (استره) در زبان فرانسوی و (استلا) در زبان ایتالیایی (محرر، ۱۳۸۴: ۷۳؛ آذران، ۱۳۸۲: ۱۸۳) از این‌جاست که ما باور داریم که واژه اسطوره از *history* یونانی گرفته نشده است بلکه هم *history* و هم *star* از استاره و ستاره و آساره‌ی نیا ایرانی یا عشتار و عستار و استر سامی-آرامی گرفته شده است؛ زیرا «در روزگاران دور، رخدادهای گیتی را بر بنیاد گردش ستارگان در آسمان می‌نگاشتند و کم‌کم این واژه به معنی تاریخ/*history* در زبان انگلیسی کاربرد یافت و از یک نشانگری مفهومی برخوردار گشت.» (محرر، ۱۳۸۴: ۴۳؛ بربریان، ۱۳۷۶: ۳۵۷).

اگرچه کاپلستون اندیشه‌ورزی شرقی را چندان پیچیده نمی‌پنداشت که ریاضیات یونانی از مصر گرفته شده باشد یا ستاره‌شناسی و نجوم آنان از بابل... (کاپلستون، ۱۳۶۸، ج ۱: ۲۳) ولی با رمزگشایی آثار باستانی و شناسایی گل‌نگاره‌های خاور، جایگاه شرق پدیدار گردید و اگرچه فروکاست اصالت اندیشه‌ی یونانی برای فیلسوفان معاصر دشوار می‌نمود ولی اصل دانستن یونانیان نیز همان‌اندازه سخت بود (گاتری، ۱۳۷۵، ج ۱: ۷۸).

بر همین بنیاد، پیرامون واژه‌ی استوره/اسطوره، انگاره‌ی ما یعنی برگرفته شدن *history*, *star* و *story* از استاره، استره، ستاره و ستره‌ی نیا ایرانی یا عثر، عشتار، عستار و استر سامی-آرامی پذیرفته‌تر می‌نماید زیرا از دیرگاه، هند، ایران و بابل، کانون ستاره‌شناسی و نجوم و پیامد آن جادوگری و سحر بر بنیاد گردش و حرکت ستارگان به شمار می‌رفته است و «إدریس» (به عبری: «أخنوخ» و به یونانی: «هرمس») -از نوادگان حضرت آدم (ع) که پیش از طوفان نوح (ع) در مصر علیا می‌زیست- نخستین کسی بود که پیرامون اجرام آسمانی و حرکات نجومی و... پژوهش و بررسی نموده و نوشتارهایی را به رشته نگارش درآورده است و به روایت تاریخ، هرمس، خدای اساطیر یونان، از نژاد مشرقی سامی و نیای حضرت نوح (ع) بود (گرین، ۱۳۶۶: ۳۷-۶۳؛ مصاحب، ۱۳۸۷: ۳۲۶۳).

در این زمینه محمد عبد الحمید الحمد در کتابش با نام «صابنة حرّان و التوحید الدرزی» در بیان ارج شهر صابئی نشین حرّان در عراق، عنوان می‌کند که حرّان از باشکوه‌ترین و کهن‌ترین شهرهای آباد کرانه‌ی فرات بوده که یونانیان و آوارگان مقدونی تا مدت‌ها در آن نشیمن داشتند و اندیشه‌ها و باورهای کلدانی‌های بین‌النهرین در این وادی با اندیشه‌های هلنی یونانی

درآمیخته شد (الحمد، ۱۹۹۹: ۸) و ابوریحان بیرونی نیز در «الآثار الباقية عن القرون الخالية» یادآور گردیده است که بسیاری از پیامبران این منطقه از همانندان «هرمس مصری» تا «فیثاغورس» و نیاکان و اجداد افلاطون به تبیین فلسفه ی یونانی پرداختند (البیرونی، ۱۹۲۳، ج ۱: ۴۶-۴۵).

دانایی هرمس او را در نگاه یونانیان باستان به جایگاه خدایان فرا برد و نوۀ ادریس (ع) که در میانرودان زندگی می‌کرد، حضرت نوح (ع) بود که افزون بر عمری دست کم هزارساله از نیای خود، ادریس (ع)، دانش‌هایی مانند ریاضیات و ستاره‌شناسی را به ارث برده بود و فن کشتی‌سازی را نیز خداوند به او آموخت و کشتی‌نشینان نیز در مدتی که کشتی بر آب بود (بنا به روایات، ۶ ماه)، برخی از این دانسته‌ها را از آن حضرت فرا گرفتند و پس از جای گرفتن کشتی بر کوه جودی، سه فرزند نوح به نام‌های یافت، سام و حام در گوشه و کنار گیتی، پراکنده گشته و نشیمن‌گزیدند و این آموزه‌ها و دانش‌ها و فنون را نیز با خویش بردند؛ به گواهی تاریخ ابن اثیر و تاریخ طبری، مردم سواحل مدیترانه تا ایران و هند و آسیای میانه از نسل یافت بودند و نژادهای سامی و حامی نیز در منطقه‌ای از مصر تا آسیای صغیر پراکنده گشتند و فراگرفته‌های آنان، دانش‌های گوناگونی را به‌ویژه در زمینه ستاره‌شناسی و ریاضیات در جوامع بشری از چین تا اروپا و از هند و ایران تا آفریقا در پی داشت و از این جاست که در یونان: هرمس، در مصر: تات، در کتاب مقدس: آخنوخ، در متون ایرانی: هوشنگ و در متون اسلامی: ادریس نبی، به عنوان شخصیتی با هویت همسان پدیدار می‌گردد که بنیان‌گذار دانش‌هایی مانند خط، طبابت، کیمیا، نجوم و ستاره‌شناسی و... است پس به باور ما خاستگاه این داده‌ها و این دانش‌ها و به‌ویژه ستاره‌شناسی، شرق است و از آن میان هند و بابل و ایران!

در ایران و در ادب پهلوی سیاره را «آباختر» گفته‌اند که این دانش‌واژه در یک دانش ستاره‌شناسی کهن کاربرد داشته و زاده ذهن نویسنده‌ی بندهش نیست: سیاره را در فارسی از این روی آباختر می‌گویند که اختر یعنی ایستا نیست بلکه رونده است؛ ستیز اباختران با اختران و افسانه‌های در پیوند با اینان در ادبیات ایران باستان، در بردارنده نخستین برخوردهای ایرانیان باستان با دنیای ستارگان است. هرمزد برای آفریدن روشنایی، پیش از ماه و خورشید، نخست، ستارگان ایستا/ اختران و سپس ستارگان رونده و نا اختری/ اباختران را آفرید و همین واژه در پهلوی در ساخت اپاختر و اباختر به معنی شمال و ستاره‌ی گردان آمده است و در فارسی از آن به صورت باختر هم به معنی شرق و هم غرب استفاده شده است و این جابه‌جایی از این روی پیش آمده است که هندیان جهت را با شرق می‌سنجیدند (رجبی، ۱۳۹۷: ۴۵۰-۴۳۹).

«در ادب پهلوی، ستارگان به دو دسته‌ی هرمزدی و اهریمنی تقسیم می‌شوند. اختران/ ستارگان که پیامد ایستایی و آرامششان، هرمزدی بوده و اباختران/ سیارات که به سبب گردش و ناآرامی‌شان در فضا، اهریمنی به شمار می‌رفته‌اند. این ستارگان، ناهمساز با گوهر اهریمنی خود، نام‌هایی ایزدی دارند که به باور برخی نشانگر نفوذ فرهنگ و نجوم بابلی است که سیارات را خدا می‌انگاشتند!» (همان) این انگاره آیا نشان‌دهنده کنش‌پذیری باورهای ایرانی از بابلی است یا گواهی است بر کنش‌پذیری یونان و غرب از دیرینه‌داشت‌های خردبنیاد خاور و به‌ویژه میانرودان؟! «استرابو» می‌گوید: ایرانیان در چشم مردم یونان، نامی‌ترین بیگانگان هستند» (بنونیست، ۱۳۵۴: ۱) شاید از آن رو که نخستین انسان و نخستین شهریار، ایرانی بود: کیومرث/ گئومرت، وی بی‌پندارگستی، نخستین شاه جهان بوده است که «گروهی، وی را نیای بشر پیش از طوفان

دانسته‌اند و گروهی نیای ایرانیان پس از طوفان؛ ماری و ماریانه فرزندان کیومرث هستند که رهاورد همسری آنان، پسری به نام سیامک و دختری به نام سیامی بود و افرواک و افری نیز از تبار ایشانند و هوشنگ فرزند این دو؛ کیومرث و فرزندان، بر «بابل» فرمانروایی کردند و نیز پس از آن بر سراسر جهان؛ کیومرث / گل‌شاه، آغاز نژاد بشر است و گروهی، وی را آدم (ع) و برخی وی را نخست‌پادشاه از فرزندان آدم (ع) دانسته‌اند بدانسان که «شیت» نخستین پیامبر از فرزندان اوست؛ آدم از میان فرزندان، شیت و کیومرث را برگزید و چهل صحیفه به آنان داد؛ شیت را به کارهای آن‌جهانی و نگاهداشت دین گماشت و کیومرث را به شاهی و کارهای این جهانی؛ بر این بنیاد، هوشنگ، ماری و کیومرث در ایران باستان، همان جایگاه ادريس / هرمس، شیت و آدم را در متون دینی دارند. هوشنگ، نخستین شهرهای گیتی: بابل، شوش و ری را ساخت ولی درباره‌ی این‌که هوشنگ پیش از ادريس بوده است یا هم‌گاه و هم‌روزگار با او؟ ایرانیان بر این باورند که وی نخستین کسی است که لباس دوخت و خط را اختراع نمود و به مردمان آموخت چنان‌که یونانیان، مصریان و مسلمانان، این وظایف را به هرمس، تات و ادريس منسوب می‌سازند و از این‌رو برخی بر این باورند که هوشنگ، پور فراوک فرزند سیامک، پور مشی و پسر کیومرث همان ادريس است و ساختار نام او «هوش و هنگ» به معنای دانایی بسیار با نشانگری و معنای هرمس نیز همسان است» (امیری، ۱۳۸۸: ۲۴-۲۰). پس تاریخ با ستاره و دانش ستاره‌شناسی پیوندی ناگسستنی دارد و اکنون ما بر این باوریم که «استوره / اسطوره»: ستاره‌نگاشته‌هایی است بازگوکننده‌ی بودگی ستارگان و اختران ایستای فرو رفته در آرامش گاهان در آن روزگاران و نگارنده‌ی پیدایش اباختران و ستارگان در گردش و در استوره / اسطوره، ستارگان ایستا، ایزدان خاموش نخستین هستند و اباختران، فرزندان آنان و ایزدان کنشگر گیتی!

۷. بازخوانی و شناسایی ماهیت و خاستگاه پیدایی اساطیر

از پایان سده‌ی نوزدهم تاکنون مکاتب گوناگونی با هدف تفسیر اسطوره و تصویر نشانگری‌ها، انگیزه‌ها و کارکردهای اسطوره پدید آمدند مانند مکتب «اسطوره و آیین» جورج جیمز فریزر؛ وی بر این باور بود که اسطوره از آیین برگرفته شده است زیرا دیرگاهی پس از برگزاری آیینی مشخص و گسست نسلی میان برگزارکنندگان و بنیان‌گذاران، آن آیین ویژه، تهی از نشانگری و نیازمند تفسیر می‌نماید (سواح، ۱۳۹۹: ۱۵).

انسان‌شناس مشهور، برانیسلاو مالینوفسکی نیز از پیوند «اسطوره و پراگماتیسم» سخن گفت بر این بنیاد که اسطوره با جهان واقعی در ارتباط است و هدفش، محقق ساختن پایانی کارکردگرا و عملی است و مقصود از بازگویی و روایت اساطیر، ریشه‌دار ساختن عادات طایفه‌ای مشخص یا پشتیبانی از روی کار بودن یک قبیله، خانواده یا رژیم است (همان).

کراپ، اسطوره را داستانی می‌داند که نقش‌های بنیادینش را خدایان ایفا می‌کنند و هدفش، تبیین علت پدیده‌ای طبیعی یا خاستگاه حقیقی و منشأ نهاد یا رسم و آیینی کهن است و از این رو، کارکردی سبب‌شناختی نیز دارد» (هاگرتی، ۱۳۷۷: ۲۹).

دیدگاه دیگر را کارل گوستاو یونگ در قالب «اسطوره و ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگوهای یونگ» ارائه داد و درحالی که استادش زیگموند فروید ناخودآگاهی فردی را خاستگاه اساطیر می‌دانست او باور داشت که ضمیر ناخودآگاه جمعی،

خاستگاه و سرچشمه‌ی اسطوره است و ما هرچه جهان فردیت شخصی را ترک گوئیم به زمینه‌های انسانی مشترک نزدیک می‌شود و هر اندازه نمادها، ژرف‌تر باشد به جهان‌شمولی و کلیت نهاد بشر، نزدیک‌تر می‌شود. (سواح، ۱۳۹۹: ۱۶-۱۷).

اریک فروم، واپسین روان‌تحلیل‌گر برجسته‌ی معاصر در کتابش با نام «زبان از یاد رفته» باورش بر این است که در خواب، «من / اگو» کانون اندیشه‌ی ما می‌شود و رؤیا، فراخوان و دعوتی است برای اندیشیدنی دیگر با زبان ویژه‌ی نماد و رمز در حالی که اسطوره مانند رؤیا، ارجمندی‌اش در ارائه‌ی داستان‌ها با زبانی رازگونه و در راستای شرح اندیشه‌های خداباوری، فلسفی و اخلاقی است (همان: ۱۸).

«میرچا الیاده» اسطوره را بازگوکننده‌ی سرگذشتی قدسی و مینویی در پگاه آغاز دانسته است (شمیسا، ۱۳۷۳: ۷۱) و به باور «کارل یاسپرس» اساطیر در همه‌ی خداباوری‌ها و آیین‌های زندگانی و نزد اقوام گوناگون وجود دارند؛ (بهرامی، ۱۳۸۵: ۱۲) که این دیدگاه یاسپرس درباره‌ی توسل ادیان بزرگ به اساطیر، در راستای انگاره‌ی مارکسیستی درباره‌ی چگونگی پیدایش وجه ایدئولوژی در جوامع بشری است.

ماکس مولر اما ظاهراً از روی تعصب مدرن اروپایی - که فرهنگ اروپا را اوج ترقی فرهنگی بشر در چارچوب تکامل باوری و ترقی باوری خطی تلقی می‌کند - باور دارد که آریایی‌ها با مهاجرت به اروپا به سرزمینی وارد شدند که کانون پویایی تمدن بود و آن‌ها در این سرزمین تازه به زبان آریایی سخن می‌گفتند؛ زبانی که سراسر استعارات و مجاز بود و در گستره‌ی آن، داد و ستد گفتاری از طریق مترادفات و متشابهات صورت می‌گرفت!

پدیدآور این متن، برخلاف نظرات ماکس مولر هرگز باور ندارد که اسطوره، صورت تکامل نیافته و ابتدایی یک فرهنگ باشد که گونه‌ی انحطاط را پشت سر نهاده و خاستگاه آن، مهاجرت آریایی‌ها از آسیا به اروپا و درنوردیدن موانع رشد و تکامل فرهنگی بوده باشد. چنین رویکردی، تمام اساطیر آیین‌ساز، فرهنگ‌ساز و طرح‌واره‌های یکپارچه‌سازی خداباورانه نخستین مردمان دیرین مشرق‌زمین (با صرف‌نظر از حق یا باطل بودن آن اساطیر) را رهاورد مهاجرت به اروپا و گونه‌ای بیماری زبانی و انحطاط یک فرهنگ تلقی می‌کند؛ این بدان معناست که ما بپذیریم هر آنچه از دیرینه‌داشت‌ها و میراث غنی اساطیر آسیایی مشرق که بستر و مهد زایش اساطیری همسان و همانند از مایه‌های تمدنی سرزمین‌های هلال خصیب در باختر و به‌ویژه یونان و روم باستان گشته است نیز صرفاً برخاسته از بیماری زبان است.

آنچه ماکس مولر درباره‌ی بازسازی زبان آریایی در یونان به‌عنوان خاستگاه اساطیر یونانی مطرح کرده و استعارات آریایی را عنصر مشترک زبان‌های اروپایی دانسته است، تنها یک انگاره و احتمال برخاسته از گونه‌ای تعصب‌ورزی غربی است که در گذر تاریخ، به تحقیر نژاد سامی و اندیشه و ذهنیت سامی در برابر عنصر آریایی منتهی گشته است حال آن‌که انسان‌ها دارای ذات و قوایی مشترک و همسانند و اسطوره نشان از تجربه‌های ماقبل زبانی «طبیعت» دارد و به همین جهت است که پدیده‌هایی چون همزادگرایی، سحر، جادو و توتم‌واجد اهمیت می‌گردند (ضیمران، ۱۳۸۹: ۴).

اسطوره عوامل حضور و رواج برخی آیین‌های خاص را نزد یک قوم یا در یک اجتماع توضیح می‌دهد و خاستگاه پیدایش قانون و طبقه‌ی حاکم و ساختارهای اجتماعی را چنان‌که انقلاب‌ها یا فتوحات در گذشته به آنها تعیین بخشیده، روشن و توجیه می‌نماید. بشر در زمانی که تاب محافظت از تعالیم و حیانی / ماوراء طبیعی و بازتاب آن در باور، زندگی و

زبان خود را نداشت، آن تعالیم را در آینه‌ی طبیعت، بازآفرینی کرده و با تحریف آن، اساطیر را آفریده است. پس اگر سخن از «بیماری زبان» راست باشد، این بیماری بیش از همه در یونان و اروپا رخ داده است که در طول تاریخ، به خدازدایی و حذف متافیزیک علاقه مند بوده و مبادرت نموده است و هم‌چنان هست و می‌نماید! جوامع دیگر، با حفظ اشکال تحریف شده‌ی متافیزیک در قالب اساطیر، خود را برای ظهور پیامبران و ادیان آسمانی و تجدید حیات آیین‌های راستین، زنده و آماده نگاه می‌داشتند. به دیگر سخن اگر ظهور اساطیر، نشانه‌ی فرود و هبوط بشر باشد، حذف تدریجی متافیزیک از اساطیر و پردازش اساطیر سکولار مدرن، از یونان باستان تاکنون، هبوط مجدد بشر غربی از جایگاه هبوط سابق است!

خاستگاه پیدایی اساطیر در قالب شناخته شده‌ی غربی، نیاز اسطوره‌سازان به ساخت سامانه و نظامواره‌ای قابل پذیرش بوده است که از یک سو به روشنی و بی‌پرده خدا را انکار نماید و از سوی دیگر، آن خدا، تنها خدای آفریننده باشد و از بشر تکلیف نخواهد و اگر هم می‌خواهد، بتوان با سحر، جادو، قربانی و نذری در اراده‌ی او تصرف و خشمش را کنترل نمود. در این نظامواره‌ی شبه معرفتی، هستی باید سیال دیده شود، به گونه‌ای که هم بتوان با خدا رقابت و زورآزمایی نمود (نظیر اسطوره‌ی یهودی کشتی گرفتن یعقوب(ع) با خدا و مغلوب نشدن و برکت یافتن او!)، هم برخی از انسان‌ها (مانند عَزِیر و عیسی(ع)) بتوانند به خدایی و جاودانگی برسند و هم برخی از خدایان جاودانه مانند تموز، بعل و خدا-بانو اینانا دچار فرود در پرتگاه مرگ و ناجاودانگی انسانوار شوند. رقابت میان خدایان هم باید جریان می‌داشت تا بشر بتواند از رهگذر شکاف و اختلاف میان آن‌ها به نوایی برسد!

این خاستگاه بر بنیاد رویکرد تاریخی گرانه‌ داروینیستی قابل تبیین است؛ رویکردی که در فرایند مدرنیته در غرب پدیدار شد و برای پدیده‌های انسانی و طبیعی قائل به سیر تحول خطی تکامل باورانه است و به این نتیجه می‌رسد که جوامع انسانی ابتدا در مرحله‌ی ماقبل فرهنگ و شبه انسانی می‌زیستند و هنگامی که انسان هوشمند (هوموساپینس) پدیدار شد، بر اثر نادانی یا ترس یا ناشناخته بودن طبیعت و یا کنجکاوی و دیگر انگیزه‌های همسان به اسطوره‌سازی پیرامون آفرینش، انسان، خدا و سرنوشت حال و آینده‌ی بشر پرداختند و بر بنیاد آن اساطیر، ادیان نخستین را پدید آوردند. به دنبال ادیان آغازین، نخستین نظام‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بشری پدیدار شدند که هرچه متمرکزتر و قوی‌تر می‌شدند، نیاز بشر به یکپارچه‌سازی خدایان و توحید بیشتر شد و سرانجام ادیان توحیدی به وجود آمدند. زیرا در غیر این صورت، تمرکز و قدرت و مشروعیت طبقات مسلط در جوامع پیشرفته هر عصر مورد تهدید قرار می‌گرفت. چون تعدد خدایان و رقابت آن‌ها با هم، به نیروهای رقیب طبقه‌ی مسلط، امکان بهره‌برداری از باورها و اعتقادات مردم به آن خدایان را در مبارزه با حاکمان وقت می‌داد.

۸. نتیجه

پژوهش پیش‌رو نشان می‌دهد که از سویه‌ی ریشه‌شناسی، افزون بر انگاره‌ی مشهور اخذ واژه‌ی «اسطوره» از واژگان نشانگر تکامل تاریخی و تاریخ تکاملی مانند *mythology* و *historia* در رویکرد تاریخی-تکاملی پوزیتیویستی، از سویه‌ی ریشه‌شناختی واژگانی، وجود برساخته‌های متعدد از ریشه‌ی «سطر» با نشانگری‌های معنایی همسان یا نزدیک به یکدیگر

می‌تواند نشان عربی و غیر یونانی بودن ساخت «اسطوره» و «اساطیر» باشد؛ هم‌چنین واژه‌ی «اسطوره» می‌تواند بر بنیاد کنش‌پذیری از نام یهودی «استر/عستر» همسر خشایارشا باشد که عرب‌ها آن را از همسایگان اهل کتاب خود که از کشتار ایرانیان در رخداد پوریم به دستور «استر» سخن می‌گفتند گرفته باشند. این انگاره نیز مطرح می‌گردد که واژه‌ی عربی تبار «اسطوره» درست مانند واژه‌ی هندی تبار «سوترا» در نشانگری حقیقی نخستین خود یعنی همان دوختن یا درهم بافتن و نیز در نشانگری استعاری مجازی معادل داستان‌های درهم بافته‌ی پیشینیان از دیرگاه و برکنار از کنش‌پذیری از واژگان یونانی، وجود و کاربرد داشته است. هم‌چنین پدیدآور انگاره‌ی دگرگشتگی واژگان ایرانی تبار «استاره»، «استره»، «ستره» و «ستاره» به واژه‌ی «اسطوره» یا دگرگشتگی واژگان سامی تبار و نام خدایان کهن سامی-آرامی مانند «عنترا»، «عستار» و «عشتار» به واژه‌ی «اسطوره» را از منظر زبان‌شناسی از دیگر انگاره‌ها خرد بنیادتر دریافته است.

از سویه نشانگری، ماهیت و خاستگاه نیز جستار پیش‌رو نشان می‌دهد غربی‌ها فرایند تغییر اساطیر به مرحله مذهبی، فلسفی و علمی (تجربی) را فرایند تقدس‌زدایی، اسطوره‌زدایی و سکولاریته نامیده‌اند و مدعی هستند که دانش‌های نوین، از جهان، طبیعت زنده و جامعه‌ی انسانی و وجود فرد انسانی اسطوره‌زدایی نموده و بشر را از بند اساطیر رها ساخته است و با فروکاستن از تعالیم وحیانی و افزودن و کاستن مطالبی، آن‌ها را به اساطیری تبدیل می‌کردند که برای طبقات فرادست جامعه، الزام عملی و محدودیت ایجاد نکند. با این نگاه اساطیر می‌تواند زاده‌ی ستیز دیرین حق و باطل بوده باشد. گرچه بسیار خردورزانه می‌نماید که با توجه به نقش اقناعی جاودانگی برای پذیرش دینداری در اندیشه، عمل و اخلاق عامه‌ی مردم، نخبگان و نوابغ جوامع پیشین، اساطیر را نیز با محوریت جاودانگی برساخته باشند تا هم آرزوها و تمناهای خود را به طور ذهنی-تصنعی برآورده سازند؛ هم معارف پیامبران(ع) را دنیوی گردانند و تجربیات، معارف و آرزوهای بشری خود را در قالب اساطیر در عصر ماقبل فلسفه به شکلی، در دوره‌ی اندیشه‌های فلسفی به گونه‌ای منسجم و هر‌موار، و در دوره‌ی مدرنیته و با محوریت دانش‌های نوین بشری نیز به صورت رهایی‌بخشی علوم برای بشر در فرایند انگاره‌ی داروینستی و تاریخیگری(نظم و سامان دهند).

۹. پی نوشت

۱. Mythology

کتابنامه

قرآن کریم

۱. آذران، حسین. (۱۳۸۲). واژه‌های ایرانی در زبان سوئدی. تهران: بلخ.
۲. ابن منظور، محمدبن مکرّم. (۱۴۱۴). لسان العرب، المجلد ۴. بیروت: دار صادر.
۳. الیاده، میرچا. (۱۳۷۸). اسطوره‌ی بازگشت جاودانه. ترجمه بهمن سرکراتی. تهران: قطره.

۴. امیری، رضا. (۱۳۸۸). هویت هرمس، مؤسس جاودان‌خرد. دوره‌ی جدید. شماره‌ی ۴. پرتال جامع علوم انسانی.
۵. اونامونو-میگل. د. (۱۳۶۰). درد جاودانگی، ترجمه بهاء الدین خرّمشاهی. تهران: امیرکبیر.
۶. بربریان، مانوئل. (۱۳۷۶). جستاری در پیشینه‌ی دانش کیهان و زمین در ایران‌ویج. تهران: بلخ.
۷. بنونیست، امیل. (۱۳۵۴). دین ایرانی برپایه‌ی متن‌های مهم یونانی، برگردان: بهمن سرکاراتی. تهران: فرهنگ.
۸. بهار، مهرداد. (۱۳۷۶). از اسطوره تا تاریخ. تهران: چشمه.
۹. البیرونی، أبوریحان. (۱۹۲۳). الآثار الباقیة عن القرون الخالیة. بغداد: مكتبة المتنبی.
۱۰. حسینی زبیدی، مرتضی. (۱۴۱۴ق). تاج العروس من جواهر القاموس. ج ۶. بیروت: دار الفکر.
۱۱. الحمد، محمد عبدالحمید. (۱۹۹۹). التأثير الآرامی فی الفكر العربی. دمشق: دار الطلیعة الجدیة.
۱۲. رجبی، پرویز. (۱۳۹۷). هزاره‌های گمشده. ج ۱. تهران: توس.
۱۳. سواح، فراس. (۱۳۹۹). نخستین کنجکاو خرد، پژوهشی در اساطیر شامات و میانرودان. برگردان. صدیقی، بهار. حیدریان شهری، أحمد رضا. تهران: جامی.
۱۴. صدیقی، بهار. (۱۳۹۵). پژواک اندیشه‌های بشری، رویکردی نوین به واژه‌شناسی و برابریابی. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
۱۵. ضیمران، محمد. (۱۳۸۹). گذار از جهان اسطوره به فلسفه. تهران: هرمس.
۱۶. طریحی، فخر الدین محمد. (۱۳۸۷). مجمع البحرین. تحقیق: حسینی اشکوری، ا. بی‌جا: مكتبة المرتضویة.
۱۷. علی، جواد. (۱۹۹۳). المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام. بغداد: جامعة بغداد.
۱۸. کاپلستون، فردریک. (۱۳۶۸). تاریخ فلسفه، یونان و روم، ج ۱. برگردان: جلال مجتبوی. تهران: سروش.
۱۹. کدر، جرج. (۲۰۱۳). معجم آلهة العرب قبل الإسلام. بیروت: دار الساقی.
۲۰. گرین، راجر لنسلین. (۱۳۶۶). اساطیر یونان. ترجمه عباس آقاجانی. تهران: سروش.
۲۱. گاتری. (۱۳۷۵). تاریخ فلسفه یونان. ج ۱. برگردان: مهدی قوام صفری. تهران: فکر روز.
۲۲. گرین، اجر لنسلین. (۱۳۶۶). اساطیر یونان، از آغاز آفرینش تا عروج هراکلس. برگردان: عباس آقاجانی تهران: سروش.
۲۳. لوی، برول، لوسین. (۱۳۸۹). کارکردهای ذهنی در جوامع عقب مانده. ترجمه یدالله موقن. تهران: هرمس.
۲۴. محرر، ایرج. (۱۳۸۴). پیوند واژه‌های لری با دیگر زبان‌های آریایی. تهران: بلخ.
۲۵. مصاحب، غلامحسین. (۱۳۸۷). دائرة المعارف فارسی. ج ۳. تهران: امیرکبیر.
۲۶. مصطفوی، حسن. (۱۳۶۸). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. ج ۸. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۷. معصومی، غلامرضا. (۱۳۸۸). دایره‌المعارف اساطیر و آیین‌های باستانی جهان جلد اول. تهران: سوره مهر.
۲۸. هاگرتی، ألكساندر. (۱۳۷۷). جهان اسطوره‌شناسی. ترجمه جلال ستاری، تهران: مرکز.